**فرهنگ در آینه**

پدید آورنده : رضا لیمو دهی

|  |
| --- |
| **هنرمندان در کشایش سیاست** هنرمندان و فرهیختگان سرمایه های بزرگ هر ملتی به حساب می آیند. خرج کردن هنر و هنرمند در کشمکش های سیاسی، چیزی نیست جز برتباه کردن و باد دادن سرمایه های بزرگ فرهنگی. مراقبت از این سرمایه ها و رعایت شأن هنر و شخصیت هنرمندان و فرهیختگان وظیفه ی همگان است، هم نهادهای فرهنگی، هم دوایر سیاسی، هم خود هنرمندان. طیف ها و جریان های سیاسی بنابر خوی ذاتی آنان که کسب و حفظ وبسط قدرت در همه ی زوایای زندگی اجتماعی و حتی خصوصی آدم هاست؛ میلی وصف ناپذیر برای خرج کردن نخبگان هنری و فرهیختگان در پای خویشتن دارند، به همین دلیل به چیزی به عنوان حفظ سرمایه های فرهنگی و معنوی جامعه نمی اندیشند، نهادها و دوایر فرهنگی نیز به گواهی سوابق تاریخی شان همواره تابع و طفیل سیاست بوده اند و در حفظ استقلال جایگاه خود ناتوان. بنا بر این به نظر می آید که تنها خود هنرمندان اند که باید حرمت امامزاده را پاس بدارند و به دوایر سیاسی و دستگاه های فرهنگی چندان امیدی نیست. از سوی دیگر باید بپذیریم که میدان ِسیاست عرصه ی بازی موافق و مخالف است و آنان که تمایل دارند تا هنرمندان را به این بازی بکشانند، باید مخالفت آنان را نیز تاب بیاورند، نمی توان هنرمند را به شرط موافقت برخوردار از جایگاه دانست و در صورت مخالفت از هرگونه حرمتی محروم داشت و فضایل انکارناپذیر او را انکار کرد. هنرمند نیز باید بپذیرد که در صورت ورود به این بازی، شأن و شخصیت او دستخوش تاراجگری ها و نامردمی ها نشود. در جنگ سیاست از هرسو آتش می بارد و هر که در این میدان وارد شود، باید آماده ی غنیمت دادن ها باشد. چنان که در طول تاریخ دیده ایم؛ بسیاری از بازیگران سیاست در کوران ِنبرد از هر حربه ای جوانمردانه و ناجوانمردانه برای زمین زدن خصم و غلبه و اقتدار خویش بهره می برند، شأن هنر و شخصیت هنرمند چیزی نیست در برابر این هدف سترگ. در هر دو سوی موافق و مخالف، هزار استدلال تاریخی و سیاسی و احتماعی نیز ردیف می شود تا بدانی که بی طرف نمی توانی ماند و بی طرف بیشرف است و در برابر تاریخ و بشریت سرافکنده و چه و چه. .. حکایت شجریان و افتخاری دو هنرمند نامدار عرصه ی موسیقی ایران در قضایای پس از انتخابات نیز چنین است؛ علی رغم اختلاف سن و سال و سابقه و شیوه ی هنری و خلقیات متفاوت، یکی در این سو، یکی در آن سو. هر یک از سوی گروهی برای مواضع سیاسی که انتخاب کرده اند، مورد تشویق قرار می گیرند و از سوی هواداران و رسانه های گروه دیگر مورد استهزا و تقبیح . کافی است به مقاله ها و خبرها و نظرهای بینندگان در سایت ها و عرصه ی مجازی نظر کنیم و انبوه آفرین ها و نفرین های عجیب و غریب را فهرست کنیم؛ خلاصه ی ماجرا از هردو طرف و در یک کلام چیزی نیست جز این که " زنده باد موافق من و مرگ بر مخالف من! "، این همان خوی استبدادمنشی است که در اغلب طیف های سیاسی ما نهادینه شده است و بیرون نمی توان کرد، الّا به روزگاران.**بر ماجرای شجریان اندکی درنگ می کنیم؛** پس از مواضع سیاسی محمد رضا شجریان و به ویژه پس از مصاحبه ی او با بی بی سی و تلویزیون صدای آمریکا طبیعی بود که این مواضع چونان هر موضع سیاسی دیگر بازتاب های متفاوتی پیدا کند و نقدهای متفاوتی را در مخاطبان برانگیزد، تا اینجای قضیه، هیچ اشکالی ندارد، نه گفته های شجریان وحی منزل بود، که منزلت قدسی پیدا کرده و دربست پذیرفته شود، نه مخالفان ایشان به حکم شرع و قانون و فرهنگ مجاز به هرگونه قضاوت و اظهارنظر، امّا امان ازافراط ها و تفریط ها! برخی از هواداران و محبان شجریان او را آزاده مرد یگانه ی دوران خوانده و هرگونه نقدی بر گفته های وی در این مصاحبه ها را با انگ های عجب نواخته و بایکوت کردند، و برخی از مخالفان وی او را به وصف مزدوری بیگانگان متصف ساخته و حتی سوابق درخشان و فضایل هنری وی را نیز ناچیز و حقیر شمردند. این گونه از زنده باد ها و مرده بادها از سوی عوام چندان عجیب نیست، عجیب اظهارنظرهای مسئولان فرهنگی و سیاسی است؛ فی المثل رئیس رسانه ی ملی می گوید: " یک خواننده قدیمی که به خاطر توجه نظام تصویر و صدایش پخش می شود و اذان نوستالژیک داشته، دشمن از او شخصیت سازی می کند، در حالی که کسانی بودند صدای خوبی داشتند و حذف شدند."نماینده ی مجلسی برای اینکه اوج نفرتش از شجریان را به رخ بکشد به خبرنگار صدا وسیما می گوید: " صدای یک چوب خشک از صدای شجریان بهتر است! "یکی دیگر از نمایندگان هم دراین باره می افزاید: " من حالم از شنیدن ربنای این... به هم می خورد واقعا جای تاسف بود که ما سر سفره افطار مجبور بودیم صدای ربنای کسی را بشنویم که... و حالت مشمئز کننده ای به من دست می دهد وقتی صدای او را می شنوم."(بخش های نامناسب این اظهارات نقطه چین شده اند.)، همچنین اظهارنظر معاون اول رئیس جمهور شایان تأمل به نظر می سد؛ بنابرگزارش خبرگزاری فارس، محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس جمهور طی سخنانی در مراسم اختتامیه هشتمین جشنواره بین المللی فرهنگی و هنری امام رضا (ع) با اشاره به مولودی خوانی استاد کریم خانی می گوید: " از این استاد تقاضا می کنیم در مقابل آن صدای بشری که از حلقوم بیگانگان برخواست ربنایی را برای روزه داران رضوی بخواند. " در این میان رئیس فرهنگستان هنر به حکم فرهنگ مداری اظهارنظری به هنجار و به دور از افراط و تفریط دارد که در جای خود خواندنی است. اگر از رد و قبول مواضع سیاسی بگذریم، به نظر می رسد که برخوردهای قطبی و سپید و سیاه انگارانه، نه با انصاف و حقگزاری دینی مناسبتی دارد، نه با ارزش های فرهنگی و هنری. پس می توان و باید شجریان را صرف نظر از راه و رسم های سیاسی با عنایت به پیشینه ی ارجمند در تمام دوران فعالیت هنری و پای بندی کم نظیر به دوری از ابتذال در هنر و آراستگی به چندین هنر از جمله قرائت قرآن و خوشنویسی بزرگ داشت، شجریانی که افزون بر حفظ واشاعه ی میراث والای آواز ایرانی، بخشی از برجسته ترین یادگارهای شعری ِ فارسی را بازخوانی کرده است و به نسل امروز هدیه داده است؛ یادگارهایی سرشار از عشق و عرفان و ارزش های انسانی و دینی، از سنایی وسعدی و حافظ و مولانا و جامی و عطار وعراقی و فیض کاشانی و حکیم صفای اصفهانی تا معاصرانی چون نیما و اخوان و سایه. و الحق و الانصاف، صرف نظر از جنبه های موسیقایی، کم تر خواننده ای را می توان سراغ گرفت که تا این مایه به ارزش های محتوایی کلام در طول دوران کاری وفادار باشد. هم در کنار این بزرگداشت، حق طبیعی ما مخاطبان است که در نقد و تحلیلِ مصاحبه ها و دیدگاه های این هنرمند برجسته پرسش هایی را مطرح کنیم؛ از جمله این که چرا در مصاحبه ی با رسانه های خارجی، به فتوای تاریخی و مواضع رهگشای امام خمینی در امر موسیقی حتی اشاره ای نکردند، حال آن که با نقل قولی مخدوش، مسئله ی " مخدر دانستن موسیقی " را بهانه ی کناره گیری خویش از فضای هنری پس از انقلاب عنوان کردند؟ و یا این که پخش تصاویری از حضرت امام با ترانه ی معروف سایه را که همه می دانند در ستایش امام شکل گرفته به تعریض گرفتند؟ همان گونه که می توان از ایشان پرسید که چرا به رغم این همه داعیه ی آزادمنشی، شعر معروف " زمستان " را که در اعتراض به کودتای 28 مرداد و فضای اختناق آلود حکومت پهلوی بیست و چهارسال پیش از انقلاب، درسال 1334 سروده شده در همان سال ها نخواندند، تا معلوم گردد که ایشان بر سر آرمان های اجتماعی تا چه حد حاضر به پرداخت هزینه بوده اند؟ یا از ایشان پرسید که انصاف دهند؛ خالی کردنِ صحنه ی آواز ایران از رقبای بزرگ در فضای پس از انقلاب و بی منازع ماندن ایشان در این میدان و ترویج وسیع رسانه ی ملی از ایشان، تا چه اندازه در شکل گیری ذهنیت امروزین مردم از جایگاه هنری ایشان تأثیر داشته است؟ و یا پرسید که به چه حقی مردم ایران را از شنیدن آن دسته از آثار خویش محروم می کنند که حقوق مادی آن ازجیب مردم به ایشان پرداخت شده است؛ آثاری نظیر گل ها، که حقوق مادی و امتیاز پخش آن آثار متعلق به صداوسیماست؟ و چرا ذرّه ای از این حساسیت را در مورد بی بی سی و تلویزیون صدای آمریکا رسانه ی رسمی سازمان جهنمی سیا نشان نمی دهند؛ رسانه های دولتی کشورهایی که علیه ملت ایران درطول تاریخ معاصر، جنایات متعدد و خونباری انجام داده اند؛ از جمله بنا بر اعتراف خود آنان در کودتای 28 مرداد1332 که شعر زمستانِ اخوان زخمی آن ماجراست ؟ و پرسید حال که ایشان بر عدم پخش آثار خویش اصرار دارند، چرا صداو سیما را از پخش دیگر آثار شرکت شخصی خویش ( دل آواز ) مثلاً آثار همایون منع نمی کنند؟ آیا چنین رویکرد دوگانه ای این شائبه را تأیید نمی کند که ایشان پس از چند دهه در اوج اشتهار و مستغنی از تبلیغ و ترویج اند، امّا هنرمند نورسیده ای چون همایون هنوز نیاز به تبلیغ رسانه ی ملی دارد؟ حتی می توان از ایشان در باره ی چند و چون کارهنری شان چه در زمینه ی موسیقی و چه در زمینه ی کیفیت تکنیکی و محتوایی اشعار پرسش ها نمود و با مقایسه ی محتوای شعرهای قبل و بعد انقلاب، تفاوت مشهود جهت گیری ها درنگ کرد و دغدغه های مبارزاتی و مردمی ایشان را مورد پرسش قرار داد. این پرسش ها و ده ها پرسش دیگر را می توان با این هنرمند برجسته طرح کرد؛ بی آن که از حوزه ی عدالت و انصاف شویم. حق آن است که ایشان در مصاحبه های یادشده به ویژه مصاحبه با بی بی سی موفق نبوده ودر برابر ترفندهای شیطنت آمیز مجری بی بی سی در کشاندن ایشان به مواضع تند سیاسی هوشیاری به خرج نداده اند، تا یک بار دیگر معلوم شود که هر هنرمند خوبی، لزوماً در عرصه های سیاست موفق نخواهد بود، ای بسا که با کم ترین ناهوشیاری و عدم درک بازی های پیچیده ی بازیگران پهنه ی سیاست، ناخواسته به ابراز مواضعی ناپخته و اظهارنظرهایی وادار شود و در تشدید فضای دوقطبی جامعه به سهم خود نقش ایفا کرده و در نهایت، با برانگیختن حساسیت هایی درست یا نادرست هزینه هایی گران را بر فرهنگ و هنر تحمیل کند. و از این ها گذشته، حق آن بود که مسئولان صداوسیما با سعه ی صدر و التزام به جامع نگری فرهنگی، مناجات ماندگار شجریان را از سفره های معنوی افطار حذف نمی کردند، همان گونه که در سه دهه ی گذشته نیز باید فارغ از همه ی خطوط سیاسی و روزمره، به تولید و پخش متنوع آثار لطیف و نیایشی از دیگر هنرمندان کشور رو می آوردند، تا عرصه برای به ظهور رسیدن قطعات ماندگار دیگری فراهم می شد، در این صورت ربنای زیبای استاد گلی بود در کنار گل های دیگر، گیرم گلِ سرسبد نیایش ها.  یادداشت علی معلم دامغانی ( رئیس فرهنگستان هنر )درباره ی شجریان و ربنایش پیرامون گفته ها و نوشته های منتشر شده درباره ی پخش نوای "ربنا" از رسانه ملی می توان موارد ذیل را برشمرد: 1- قطعاً یک هنرمند باید واقف باشد و بداند که قلمرو او دخالت در همه شئونات کشور که پیچیدگی و فرمول های خاص خود را دارد، نیست. "آزادگی" به جای خود محترم است و همه هنرمندان باید آزاده باشند. کمااینکه هستند و این هم در انحصار یک نام و شخصیت خاص نبوده و نیست. اما اینکه چگونه از این امتیاز بهره مند شویم، چگونه رفتار کنیم و متوجه باشیم که نتیجه رفتارمان در محضر چه کسی به بار می نشیند، نکته اصلی است. وقتی شما در حضور دشمن سخن می گویید و به این سبب دشمن شاد می شود و علیه دوست شما تحریک می شود، آنوقت داوری با خود توست که آیا حرکت و اظهاراتت جوانمردانه بوده است یا خیر؟ به تعبیر سعدی "پای در زنجیر نزد دوستان/ به که با بیگانگان در بوستان." ممکن است غیرهنرمند و یا حتی هنرمندی در میان بیگانگان خوش باشد، اما سرزمین پدری و لذت رنج هایی که او در کنار مردمانش متحمل می شود از جنسی دیگر است. از همین منظر هم معتقدم وقتی هنرمندی حرف هایی از آن جنس که توصیفش رفت، بر زبان آورد در واقع پشت به مردم کرده است نه حکومت. 2- در باب "تفکیک میان اثر و خالق اثر" هم این نکته قابل تأکید است که این اصل زمانی محل طرح می یابد که در درجه نخست شخص خالق اثر خود در این زمینه دخل و تصرف نداشته باشد. به این معنا که در ابتدای امر این هنرمند است که نباید محبت مردم نسبت به خود را (که بواسطه آثار هنری شکل گرفته و سالیان دراز با صدای او اخت گرفته اند) وجهی برای دیگر مقاصد خود قرار دهد. به عبارتی اگر مردم را علاقمند به هنر خود کردی جوانمرد باش و برای ارائه هنرت بهانه نیاور! اگر این هنر برای مردم است که باید از آن بهره مند شوند، فارغ از دیدگاه های سیاسی. خواندن یک هنرمند اثری است که چه خود بخواهد و چه نخواهد در دایره فرهنگ عظیم مردم این سرزمین شکل گرفته و بالیده است و او هر جا بخواند به نام همین مردم شناخته می شود حال چه در وطن باشد چه در دل دشمنان وطن. 3- از دیگر سو نیز بر ارباب حکومت است که نسبت به افرادی که افراد برتر قوم هستند به چشم عنایت و لطف نگاه کنند و نسبت به آن ها مهربان تر باشند. این هم یک امر طبیعی است. در این مورد خاص هم این روزها شاهد پخش مجدد "ربنا" از شبکه های سیما بوده ایم و این نشان می دهد هیچکس با آثار خالق این اثر مخالف نیست. حتی من معتقدم اگر ایشان همین دیدگاه های سیاسی خود را در قالب یک اثر موسیقایی مطرح می کرد ای بسا که مردم هم بیشتر می شنیدند و هم لذت می بردند و احتمالاً می پذیرفتند. اما اینکه ایشان بخواهد خطیب باشد و نقش لیدر سیاسی را ایفا کند ماجرای دیگری است و دیگر سروکارش با مردم نبوده و نیست. 4- واپسین نکته قابل طرح در این زمینه اما "هنر"ی است که در میانه این حرف و حدیث ها لوث شده و می شود و این خود یک مصیبت است. همانطور که اشارتی رفت معتقدم در این مورد طرفین دچار معضل و اشتباه شده اند و به تعبیری امتزاج و اختلاطی در این زمینه رخ داده که در شأن طرفین نیست. باید امید داشت به پایان این اختلاط. ×منبع: خبرآنلاین**2 شیطان های مدرن؛ کارخانه های تولید سوء تفاهم** مسئله به همین سادگی است؛ رسانه های نوین و امکانات ارتباطی مدرن آمده اند تا فاصله ها را از میان بردارند و ما را به هم نزدیک کنند، امّا به مرور زمان قلب ماهیت داده و به ضد خود بدل شده اند، با فراموش کردن علّت موجده ی خویش، فاصله ها برپا کرده اند و سوئ تفاهم ها ساخته اند، دوستان را از هم بیگانه گردانیده، بیگانه ها را به سمت دشمنی برده اند.من نام این وسایل را با توجه به ماهیت های قلب شده ی آنان و به رغم همه ی فواید و سودمندی های انکارناشدنی آنان با مبالغی مبالغه می گذارم؛ شیطان های مدرن! نگاهی به پیرامون خود بیاندازید، تلفن دم دستی ترین وسیله ی ارتباطی را در نظر آورید، چه مایه بیگانگی ها و دشمن خویی ها که از همین شیطان کوچک در کار ما و دوستان و دوستداران مان نیافتاده است، پیش ترها هرکه را دوست می داشتیم، بهانه ی دیداری فراهم می کردیم، و در دیداری هرچند کوتاه چه برکات عاطفی و روانی به هر دوطرف می رسید و ای بسا گره های مادی و معنوی در رهگذر این روبروشدن ها بازمی شد و ای بسا کدورت ها و کینه ها که در مواجهه ی چشم با چشم و لبخند و حیا و مهربانی از میان برمی خاست، امّا اکنون چنان به ارتباط تلفنی خوگرفته ایم که حتی عزیزترین یاران خود را از دیدار محروم می کنیم و به صرف تماسی تلفنی می پنداریم که دیگر تکلیف ها اسقاط شده است، گاه بی دلیل یا به هر دلیلی تماس هایی را بی پاسخ می گذاریم، گاه از بی پاسخ ماندن تماس های خود اندوهگین یا حتی خشمگین می شویم، گاه به در موهبتِ بی بهرگی از ارتباط چشم ها، هرچه در سر داریم و نداریم، بر زبان می آوریم و شادکام از تهاجمی پیروزمند سرمستانه لبخند می زنیم و گاه از شرم و ندامت مکالمه ای نامهربانانه روزها، ماه ها وشاید سال ها لب حسرت می گزیم! همه ی این عوارض با ظهور پدیده ای به نام تلفن همراه صد چندان شده است، حال آن که در روزنخست، تلفن آمده بود تا آن ها را که به هردلیل از دیدار هم محرومند، با هم مرتبط کند و فاصله ها را بردارد و در کار الفت آفرینی آدم ها نقشی بزرگ بر عهده گیرد، حال برسیم به پدیده ی اینترنت و مشتقات و ملحقات آن از ایمیل وبلاگ و سایت و چه و چه، و قصّه ی رفتاری که دوستان دیر و دور را به طرفه العینی به دامچاله ی دشمنی می لغزاند؛ دوستی شاعر کتابی از مولانا عبدالقادربیدل دهلوی را به چاپ می رساند، دوستی دیگر که بر شیوه ی تصحیح و آماده سازی کتاب انتقاداتی را وارد می بیند، ابتدا قضیه را باایمیل هایی متذکرمی شود، ایمیل های پی در پی بی پاسخ می مانند، نخستین دلخوری ها شکل می گیرد، پای رسانه ی مدرنی دیگر به میان می آید،روزنامه ی سراسری، مقاله ی انتقادی برای چاپ به آن جا سپرده می شود، دست اندرکاران روزنامه، عنوان مقاله را تغییر می دهند و عنوانی گزنده برمی گزینند، شاید به نیت کاری تر شدن نقد! دوستِ شاعر ما که برای توجیه فاصله ها، بهانه ی دوری از وطن را نیز در انبان دارد، پاسخی تند وتیز را در آماده و روانه ی بازار مکاره ی ارتباطات مدرن می کند. از این جا به بعد، پای شیطانی دیگر به بازی باز می شود؛ وبلاگ! هر دو عزیزِ یادشده به رسم روزگار وبلاگ بازند، پس بنویس تا بنویس و بجنگ تا بجنگیم! ، گاه نوشتن پاسخ به دقیقه ای نمی کشد؛ حکایت ِ گرجهنم می روی، مردانه رو، انگار حمام عمومی و کیسه کشی علنی، پیش چشم خلایق، تازه، ادوات و مشتقاتی دیگر نیز به یاری می آیند؛ کامنت ها؛ همه ی آنان که به هردلیلی با یکی از طرفین ماجرا، یا با هردو میانه ی چندانی ندارند، بر حجم آتش ها می افزایند و آن چه را که طرفین ماجرا در بیان آن تردید و تعلل می کنند، با صراحتی هرچه تمام تر رو می کنند، حتی برخی ماجرا را به گلایه ها و دلخوری های ایرانی، افغانی می کشانند وتو خود حدیث مفصل بخوان، از این مجمل! عیناَ آن چه در سریال مجادله های اینترنتی علیرضا قزوه و محمد کاظم کاظمی اتفاق افتاده است. اندکی بعدتر که گردوخاک ها می خوابد و خاطرات دوستی های چندین و چندساله و مهربانی هاو فضیلت ها زنده می شود، هردو طرف در می یابند که می شد تمام این قضیه را به شکل دیگری برگزار کرد؛ به گونه ای که هم حرمت ِدوستی ها پامال عصبیت و بازیگری های مدرن نشود، هم شأن ادبیات و هنر ونقد به نحوی شایسته و بایسته پاس داشته شود. قزوه و کاظمی دو شاعر توانمند شعر فارسی اند؛ نمی گویم دوشاعر ایرانی و افغانی، آن تمایزها و تباین ها به جای دیگری مربوط است، دو شاعر هم زبان و هم دین و هم آیین با سوابق و عواطف مشترک بی شمار که هیچ مرز فرضی جغرافیایی نمی تواند آن دو را از هم جدا کند؛ تازه، هر دو در فرود ِعمرند، در نشیب پس از چهل سالگی که مجال هشدارها و زنهارهاست؛ برای انسانی که مسافر ابدیت است و طنین مستدامِ بانگ الرّحیل که از هر سو بلند است. و خدا را که دوره ی مجادله هایی از این دست، برای هر دو عزیز سال هاست که سپری شده، امّا اگر بر چند نکته تأمل نکنیم، حق مطلب را ادا نکرده ایم؛ اول این که نقد حق طبیعی مخاطب است؛ به ویژه نقد اثری مرتبط با بیدل برای مخاطب فرهیخته ای چونان محمد کاظم کاظمی، که اگر چون اویی را شایسته ی ورود در مباحث انتقادی بیدل پژوهانه ندانیم، بی اغراق، باید بگوییم؛ در این قرنطینه، هیچ کس دیگرشایسته ی تردد نیستند. دوم این نقد اگرچه به وجوه مثبت اثر می پردازد، امّا از بیان کاستی ها نیز ناگزیر است، توقع ستایش و مدح از منتقدان امری نابجاست، رعایت انصاف و ادب امّا توقعی به جاست. سوم این که می شود بدون مداهنه و تمجمج ویا فروگذاشتن ذرّه ای از نکات انتقادی، لحن و عنوان و نثر و ضرباهنگ تحلیل را آن گونه ساخت و پرداخت که بر شخصیت و عواطف ِ فرد مورد انتقاد خدشه ای وارد نیاید. با مروری شتابزده در نوشته های انتقادی صدسال اخیر به بداهت می توان دریافت که عصبیت و پرده دری و دشنام سرایی، شور و شیوه ی کسانی بوده است که به قبله های شرقی و غربی سر و دل سپرده اند، نه منش و روش شاعران و ادیبانی که عاشقانه در مدیحت حضرت پیامبر اکرم (ص) آن مجسمه ی اخلاق و تجلی جمال حضرت حق شعرهایی زیبا سروده اند. چهارم این که باید پذیرفت که نقد تخصصی باید در جایگاه خاص خود طرح و عرضه شود، بیرون از جایگاه خاص برانگیزاننده ی سوئظن ها و سوئ تفاهم هاست، برای چاپ مطلبی از این دست فصلنامه ها و ماهنامه ها جایگاه مناسب اند، نه روزنامه های سراسری . و نکته ی آخر این که از فرهیختگان ادبیات و فرهنگ انتظار می رود که به جای واکنش های شتابزده، سردستی و احیاناً نابه هنجار در برابر نقدآثارشان صبوری پیشه کنند و در مجالی مناسب آنچه را که شایسته ی توضیح و تبیین می دانند، بنویسند؛ حتی در برابر نقدهایی که به زعم خود جفاکارانه و نامنصفانه می بینند. بیدل های چاپی در ایران حاوی غلطهای فراوان است محمد کاظم کاظمی، شاعر شناخته شده افغانی بعد از چاپ سه عنوان کتاب درباره بیدل تصمیم به تصحیح دیوان بیدل گرفته است. محمد کاظم کاظمی، بیدل شناس و شاعر درباره تصحیح دیوان بیدل به خبرآنلاین گفت: تصحیح دیوان بیدل با وجود مشکلاتی که در پیدا کردن نسخه های خطی وجود دارد کار دشواری است و از آنجایی که من به دلیل شرایط کار و زندگی ام دسترسی به نسخه های موجود در شبه قاره ندارم، کار دشوارتر نیز شده است. وی با اشاره به اینکه نسخه های خطی بیدل در دست افراد خاصی است که تلاش می کنند این نسخه ها را منتشر کنند، ادامه داد: این امر سبب شده که نسخه هایی که از بیدل منتشر می شود با غلط های فراوان چاپ شود، چرا که معمولا این افراد دانش کافی و مراقبت لازم را ندارند. وی به عرصه رقابت در حوزه بیدل شناسی اشاره کرد و گفت: از آنجایی که بیدل چند سالی است که در ایران مطرح شده است عده ای برای رسیدن به شهرت وارد این عرصه شده اند تا خودی نشان دهند و این نیز به مشکلات کار می افزاید. وی ضمن تقدیراز کار علیرضا قزوه درباره بیدل گفت: "قزوه" نسخه خطی بیدل را به همراه عکس منتشر کرد که این خود برای بیدل شناسان قابل تقدیر است البته نسخه ای که وی به عنوان تصحیح بیدل به همراه دکتر شرف الدین قاسمی منتشر کرده از غلط های بسیاری برخودار است. وی گفت: برای تصحیح یک دیوان نیاز به دانش های گسترده ای است و من ادعایی در اینکه به همه این دانش ها وقوف دارم، ندارم اما بر این باورم با توجه به مطالعتی که در حوزه بیدل شناسی انجام داده ام کاری که ارایه می دهم در نهایت دقت و مراقبت خواهد بود. نبری گمان که مفتی به خدا رسیده باشی (حرف هایی در حاشیه ی یک گفتگو) آنچه خواندید گفتگوی دوست شاعر و منتقدم جناب آقای کاظمی بود که اشاره ای نیز به دو کتاب بیدل به کوشش من داشت و از یک کتاب تشکر کرد و در باره کتاب دیگر تا حدی گلایه. اول از همه بگویم که حرف کاظمی در باره چاپ پرغلط دیوان بیدل در ایران تا حد زیادی درست است و نمونه اش هم کار فردی به نام م. آثارجوی که حتی روی جلد دیوان غزلیات بیدل را با اغلاط فاحشی چاپ کرده و کار آقای آثارجوی آنطور که من تحقیق کردم و دیدم رونویسی از نسخه کابل است با مقداری اغلاط تایپی بیشتر که با این حساب بخشی از این اغلاط به نسخه کابل برمی گردد. حتما دوست بزرگوارم این نکته را قبول دارند که دیوان چهارجلدی بیدل کابل هم اگر نگوییم در هر صفحه یک غلط دارد لااقل در دو سه صفحه یک غلط دارد. اما دوست بزرگوارم در باره نسخه بیدل به انتخاب بیدل در همان صفحه اول مصاحبه خودشان یک غلط دارند و آن نام مصحح هندی ست که به اتفاق در طول سه ماه این کار را به انجام رسانده ایم و نام ایشان شریف حسین است نه شرف الدین. غلط های این تصحیح از هر نوع چاپی و دستوری و عدم رعایت فواصل یا بد خواندن متن همه را اگر غلط تصور کنیم و خطای تایپیست و نمونه خوان را هم به حساب مصححان بگذاریم باز آن قدر نیست که دوست بزرگوار من ادعا می کنند. یعنی اگر ایشان توانستند از این نسخه چاپی هزار صفحه ای تنها صد غلط پیدا کنند. یعنی هر ده صفحه یک غلط بنده بیست سی دی خطی بیدل را به ایشان جایزه می دهم تا با خیال راحت بنشینند و کل دیوان بیدل را کار کنند. حتی اگر ثابت هم نکردند باز من در دادن این نسخه ها به ایشان بخیل نیستم و نسخه هایی را که با زحمت و سفر به دورترین نقاط و کتابخانه ها به دست آورده ام مجانی در اختیار ایشان می گذارم. البته در حاشیه نسخه بیدل به انتخاب بیدل خود حضرتشان قبلا نیز حرفهایی زده اند از جمله مطلبی با تیتر بیدل به انتخاب قزوه که قبل از همه چیز به ایشان عرض می کنم که این نسخه انتخاب بیدل است و 51 غزل با خط خود بیدل دارد و ما با سه سال صرف وقت و زحمت زیاد تنها توانستیم نسخه فتوکپی آن را به دست آوریم و حتی چند برگ کاغذ را به عمد طوری سیاه و کمرنگ کرده بودند که نتوانیم چاپ کنیم. ما با کمک ذره بین و با صرف وقت فراوان توانستیم این نسخه را تصحیح کنیم. حدود پانصد اختلاف با نسخه کابل دارد و تفاوت ها را هم نوشته ایم. دوست عزیز ما تنها در مقاله خود یکی دو مورد را اشاره کرده اند و تازه باید قضاوتشان نه بر مبنای نسخه کابل که بر مبنای متن مورد اشاره باشد. اصل نسخه در کتابخانه سالارجنگ حیدرآباد موجود است و نسخه فتوکپی ما هم موجود است. با این همه بنده ادعا نمی کنم که همه متن را درست خوانده باشم اما چشم سر ما و عقل و هوش ما درست کار می کند و یحتمل قضاوت ایشان بیشتر بر مبنای متن چاپ شده نسخه کابل است. حتی جناب کاظمی در همان نقد یادآور شدند که مثلا اگر این نسخه به انتخاب بیدل است چرا فلان غزل در آن نیست؟ حرفی که کاملا با علم نسخه شناسی بیگانه است چرا که اولا این می شود ذوق محمد کاظم کاظمی و نه بیدل عظیم آبادی و مگر قرار است بیدل کاملا انتخابش مطابق انتخاب شما باشد. دوم آن که بیدل در زمان انتخاب این نسخه از غزلیاتش برای آصفجاه حیدرآباد هنوز زنده بوده و ممکن است همان غزلی را که شما دوست دارید در زمان دیگر و بعد از کتابت این نسخه سروده باشد. دوست عزیز من! اگر امکان دادن اصل آن نسخه و عکس با کیفیتی از آن نسخه بود مطمئن باش که ما وقت چند ماهه را صرف تصحیح و مطابقت با نسخه کابل نمی کردیم و علمی ترین کار آن بود که عین نسخه را چاپ کنیم. البته در چاپ بعد اگر ناشر قبول کند من صفحات خوانا را می دهم به شکل فاکسیمیل چاپ کنند و خودتان قضاوت کنید. به هر حال این کار را با مشورت بزرگان بیدل شناس انجام دادیم و مطمئنم که نسخه بیدل به انتخاب بیدل بسیاری از گره ها بر سر راه بیدل پژوهی را باز می کند و مطمئن باش آدمی که دسترسی به هزاران نسخه خطی دارد و در طول دوران چند ساله اقامتش در هند تنها یک نسخه فاکسیمیل را چاپ می کند شهوت چاپ کتاب و کسب نام ندارد. نکته دیگر آن که دستخط تازه ای از رباعیات بیدل را توانستم به تازگی پیدا کنم و جالب آن که صاحبان آن کتاب حتی نمی دانند که این دستخط بیدل است و نسخه منحصر به فرد صائب که در سفر اولش به هند آن را تقدیم به ظفرخان احسن والی کشمیر کرده بود را نیز در گوشه ی یکی از کتابخانه های هند یافتم. فقط بگویم که بزرگترین صائب پژوه هند استاد جعفری و همین استاد شریف حسین قاسمی نیز از وجود این نسخه بی اطلاع بودند. اینها بخش کوچکی از کارهای نسخه پژوهی من است. من نه فرصت کار تصحیح بیدل را دارم و نه داعیه ای که اینجا بیشتر روزهای من در ویراستاری و کمک به تصحیح نسخ خطی یی می گذرد که نام دیگران بر پیشانی آن کتابهاست نه من. و بیش از سی کتاب نسخه خطی و پژوهشی را تاکنون در همین سه سال نشر کرده ایم و یا برایشان مقدمه نوشته ام و بگذریم... مطمئن باش اگر روزی تصمیم به تصحیح دیوان بیدل گرفتی تازه می فهمی که این دو نسخه چاپ شده و نسخه های دیگری که جمع کرده ام چقدر مشکلات پیش پای بیدل پژوهی را هموار می کند. و تازه بعد از چاپ متوجه می شوی که کجای کاری. حرف آخر آن که اگر روزی نسخه را برایت فرستادم و حوصله کردی و آن را با دقت خواندی جرات و جسارت نوشتن نقدی مجدد را نیز داشته باش. مطمئن باش این کتاب از بهترین کتاب چاپ شده آثار بیدل در افغانستان به مراتب کم غلط تر است. با این همه من همیشه برای پژوهشگران سرزمین افغانستان عزیز و برای شما احترام قائل بوده ام و تلاش های بیدل پژوهان افغانی را از جدی ترین و قدیمی ترین تلاش های بیدل شناسی می دانم. البته ای کاش کاظمی عزیز به برخی بیدل پژوهان بزرگ سرزمین ایران نیز اشاره می کردند از جمله به سید حسن حسینی و علی معلم دامغانی و یوسفعلی میرشکاک و. .. با همه این احوال جناب کاظمی عزیز! اگر هم به فرض توانستی در این کتاب تعدادی غلط پیدا کنی، مطمئن باش بنده و همکار هندی ام آنقدر جرات و جسارت داریم که آن را با اصل نسخه مطابقت بدهیم و اگر نیاز به تصحیح باشد، با حفظ امانتداری و تقدیر از تلاش شما آن را اعمال کنیم. اما تفاوت بیشتر در اصل نسخه است. مثلا در نسخه کابل آمده: نبری گمان که یعنی به خدا رسیده باشی و در دو نسخه چاپ شده توسط ما آمده: نبری گمان که مفتی به خدا رسیده باشی. کاظمی عزیز! شاید غلط های شما از نوع همین یعنی ها و مفتی ها باشد. به هر حال قبول کن که مفتی مفتی نمی توان فتوا صادر کرد. علم نسخه شناسی به ما می گوید قبل از هر چیز نسخه را نگاه کن. شاید بگویی چون نیست خواجه حافظ معذور دار ما را. .. اتفاقا نسخه هست. اصلش - که زندانی است - و تصویرش که برایت می فرستمش. پیشاپیش از وقتی که برای این مصاحبه و دو نقد قبلی گذاشتی متشکرم. لابد متوجه شدی که در مقدمه آن کتابی که اصلش را دفتر فنی ناشر برایت ایمیل کرد و پاورقی ها را حذف کرده بودند و کمی حروف به هم ریخته شده بود بنده مقصر نبودم. و شما هم لطف کردید و مقدمه را نگاهی کردید و نکاتی را اصلاح کردید و من هم همان را برای ناشر فرستادم.آن روزها یک بار خواستم جواب بنویسم و برخی نکته های مغفول در باره آن مقدمه را بنویسم که راستش نوشتم اما چون تا حد زیادی عصبانی بودم آن مطلب را برداشتم. اما این بار با نهایت آرامش می نویسم و روی ماهت را هم می بوسم.  سه شنبه 11 آبان ماه 1389- دهلی |